

روشنفکر دینی سه نقطه باید گردد

احمد صدی

مقدمه

در آن اوایل انقلاب که بازار شعارهای حداکثری گرم بود یادم هست که کوچه و بازار پر بود از پیشنهادات دیوان‌نویسان در مورد سرنوشت آن سعادت‌ی نگونبخت - برای اطلاع نسل جدید، سعادت‌ی از اعضای مجاهدین خلق بود که متهم به جاسوسی شده بود. خلاصه. بعضی مینوشتند آن خائن اعدام باید گردد و در کنارش میخواندی که خیر؛ طرف "آزاد باید گردد." تا اینکه یکروز خواندم ظریفی نوشته بود: "سعادت‌ی... باید گردد!" و خیال همه را راحت کرده بود. حالا صحبت روشنفکران دینی فلک‌زده است که، بعد از این رسوایی دولت خاتمی که چوبشرا بیش از همه آنها خوردند، درازشان کرده اند این وسط و هرکسی از راه میرسد یکی به این حیوان بی صاحب میزند. البته پر واضح است که به مقامات متافیزیکی زدن هزینه دارد و شاید به همین علت است که حمله به اسلام هم بازارش گرم است. باز هم بقول ظریفی (اگر این طرفا نبودند که از غصه دق میکردیم): زورشان به نائب امام زمان نمیرسد، به خودش حمله میکنند! بعد هم هر جا سخنرانی میروی یا با هر مصاحبه‌گری روبرو میشوی سوالها پیرامون روشنفکران دینی فراوان اند. این مقاله تلاشی تازه برای جمع بندی نظرانی است که این چند ساله اینجا و آنجا اظهار داشته ام. ولی چون بازار پنبه زنان از روشنفکران دینی گرم است اول بیانید سری به آن تیمچه بزنیم که بقول مسگران زنجان ما: "تولاما چکشدی."

نقد های مسئله دار روشنفکران دینی

اولین انتقاد از روشنفکران دینی (که نوعی نقد دین هم هست) از تقسیم بنی نوع روشنفکر به دو طائفه دینی ولانیک شروع میشود. این هم از آن تقسیمهای بظاهر معصوم و بدیهی ولی بیفایده است که در قسمت دوم این نوشتار به آن خواهیم پرداخت ولی فعلاً میپذیریم. بهر حال یک عده که دوست دارند هویت خود را با لانیسیته تعریف کنند میگویند: هرچه برسر ما آمده از آن اول انقلاب تا همین دو دقیقه پیش تقصیر روشنفکران دینی است. وگرنه ما که از اول گفتیم با دین مین دموکراسی و سرمایه داری و حقوق بشر و جامعه مدنی درست نمیشود. به حرفمان گوش نکردند؛ حالا هم بکشند. بعدش هم هر چه روشنفکر دینی هست قدماً یا قلماً یا قلباً با جمهوری اسلامی زیرمیزاً یا روی میزاً، عمداً یا سهواً لاس زده پس بنا براین توتالیتزر است و تا نیاید با ولش و معذرت نخواهد با او قهریم. واقعیت اما اینست که این تقسیم بندی نعل و وارونه زدن است. نه این درست است که دعوا از اول انقلاب سردین و بی دینی بوده و نه اینکه آنها (جز چند تن استثنائی) از اول گفته باشند دین بد است چون با دموکراسی بورژوازی نمیسازد. حالا میگویند این حرفها را - همانطور که حالا روشنفکران دینی هم میگویند و دست همه شان هم درد نکند که ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است -- ولی باور نکنید که از اوایل انقلاب قاطبه روشنفکران لانیکی به جمهوری اسلامی میپرسیدند که "مرد حسابی چرا این سرهنگهای شاه را اعدام کردی یا چرا گروگان میگیری! اینها با حقوق بشر و دموکراسی جور در نمی آید." برعکس همه اینکارها را تقدیس میکردند و "بیش باد" هم میگفتند اگر کسی "لیبرال" را بعنوان فحش چارواداری نثار مهندس بازرگان میکرد. اگر هم بازرگان در بهشت زهرا کتک میخورد یا اگر دولتش بدست خط امام تعطیل میشد هورا هم میکشیدند که آئی شد، خوب شد! البته واضح و مبرهن است که اینروزها توی سرهر انسان محترمی که میزنی از این صداهای حقوق بشر و جامعه مدنی و دموکراسی میکند و خوب هم هست که میکند. ولی هیچکس تعزیه نخواند که ما همه از روز ازل همینطور آکبند دموکرات و جامعه مدنی چی و حقوق بشری بودیم و این روشنفکران دینی باید بیایند از ما متولیان مدنیّت و مدرنیته لیبرال معذرت بخواهند. نه عمر من؛ آنموقع هم اتفاقاً نزدیکترین گروه روشنفکران به لیبرال دموکراسی همین روشنفکران دینی نهضت آزادی بودند و در مقابلشان سنگر مشترک قشربون بود و خیلی از این چپهای باصطلاح لانیکی. و اغلب این مدعیان لانیسیته امروز هم تا آنجای بلوک شرق زمین نخورد لیبرال دموکراسی را ارث پدر خود حساب نکردند. خیلی از اینها که الان توی بوق سکولاریسم میدمند آن وقت ترومیت انقلاب می نواختند و از همه هم خارجتر و بلندتر مینواختند. حرفشان این نبود که دین بد است چون از آن دموکراسی در نمیآید. حرفشان این بود که دین بدرد نمی خورد چون از آن انقلاب درست و حسابی در نمیآید. میگویند جامعه مدنی را روشنفکران دینی از آنها بلند کرده اند و این بحث فرا دینی است؟ کجا، اینها برای جامعه مدنی سینه چاک میکردند؟ و اگر میکردند تناقض چنین دفاعی را با نص مرحوم مارکس که آنها ترهات بورژوازی میخواند چطور حل میکردند؟ اصلاً در میان روشنفکران چپ حرف جامعه مدنی نبود و اگر بود "جامعه مدنی" (که در اصطلاح هگلی - مارکسی آن همان "جامعه بورژوا")

ست¹) تا قبل از گفتمان ضد کمونیستی روشنفکران اروپای شرقی فحش حساب میشد. درست است که روشنفکران دینی تازه گیها این پوستین را میپوشند و پز میدهند ولی یادمان نرود که چپیهای سابق هم این پوستین را وارونه کرده میپوشند. حلال همه شان باشد ولی گذشته خودمانرا انکار نکنیم دیگر. من نمیگویم اسلاف فکری این سکولارهای امروز بیدین نبودند که بودند. حرف من اینست که بیدینیشان دموکراتیک و حقوق بشری نبود بقول شاعر: "دوغ و دوشاب هردوشیرینند -- کافر و کیش هردو بیدینند!!" اما بیدینی کجا و بیدینی کجا! در دین هم همین وضع هست به مصداق بحث "مذهب در برابر مذهب" مرحوم شریعتی. میان مادر تریسای قدیس و آقای جان اشکرافت (مدعی العموم بنیاد گرای آمریکایی) که هر دو هم ادعای مسیحیت دارند تفاوت از زمین تا آسمان است. خلاصه کلام هم دینداری و هم بیدینی میتوانند (به شهادت هیچ جا نباشد، بشهادت همین تاریخ ربع قرن خودمان) لیبرال یا توتالیتر باشند. دعوی ما هم باید در عرصه تفاسیر اجتماعی و سیاسی باشد نه در میدان جنگ حیدری -- نعمتی دینداری و سکولایسم. البته باید گفت که روشنفکران دینی چون بمراتب به مراکز قدرت نزدیکتر بوده اند و تا آنجا که خود اهرمهای قدرت را در دست داشته اند باید از خطاهای خود از ملت ایران معذرت بخواهند -- همانطور که آقای دکتر صادق زیبا کلام (در مورد شرکتشان در انقلاب فرهنگی) با کمال شجاعت خواستند. ایکاش گروگانگیران دیروز و اصلاحگران امروز هم نیز شعار مقتضیات زمان را کنار بگذارند و خدا و کیلی با مردم روراست درددل کنند. ایکاش آنها که زمانی با هر نیتی سرکوبگری کرده اند نیز به نقد خویش همت بگمارند. ولی، کسی بدهکار عذر تقصیر به پیشگاه روشنفکران لائیک نیست چرا که اگر از اول انقلاب دوردست آنها هم بود ایران را لیبرال دموکراسی نمیافتیم. مخلص کلام، گفتمان لیبرال دموکراسی و حقوق بشری جامعه مدنی برای اکثریت روشنفکران چه دینی، چه لائیک و چه این گروه در حال رشد باصطلاح "بریده" و معمولاً داغ کرده "سابقادینی و لاحقاً لائیک" تازه است. پس لطفاً کسی از رانندگان محترم تند نرود. دیالوگ لازم روشنفکران لائیک و مذهبی در مورد مسائل مشترک (حفظ حقوق مردم در برابر دولت، حفظ حیطه خصوصی از تفتیش، تقسیم واقعی قوا، استقلال واقعی قوه قضائیه، آزادی بیان و عقیده، حقوق بشر، زنان، کودکان و قس علیهذا) راهم به این بهانه ها نیاید به تأخیر انداخت که این حرفهای خوب را کی اول گفت و کی دوم.

ولی بعضی از لائیکها میگویند با آدم مخبط هم مگردیالوگ میشود؟ میگویند اصلش روشنفکران دینی اشتباه باصره اند؛ هولوگرام اند. مگر میشود آدم عاقل هم روشنفکر باشد و هم دینی. پس بنابراین، نتیجه میگیریم که آنها از بیخ و بن محال عقلی اند. یا کم کم اش عقلشان حسابی پارسنگ بر میدارد. میگویند روشنفکری که شلوار پایش باشد باید لائیک باشد و فکر نمیکنند که روشنفکر لائیک یک مصداق محدود از پدیده روشنفکری است که جامعه شناسی تاریخی آن به تمدنهای سومرو عکاد و بابل، به مصر باستان و چین عتیق بازمیگردد. مجسم کنید اگر ماکس وبر میخواست با این تعریف محدود جامعه شناسی تاریخی روشنفکرانش را بنویسد چه ته کاسه اش میماند². روشنفکر یک پدیده جهانی همه تمدنهای بشری است نه اینکه از عصر روشنگری فرانسه بر خاسته باشد. روشنفکران مذهبی که منکر وجود روشنفکران لائیک نیستند. آنها هم بگذارند اینها زندگیشان را بکنند. مثل اینکه غصه بی کفایتیهای خاتمی و حسرت فرصتهای جز غاله شده این مملکت بسشان نیست حالا سروش و کدیور، علوی تبار و جلالی فر باید هر صبح زود پا شوند و بعد از دو گانه ای به درگاه یگانه بنشینند سر جانماز در وجودشان هم شک کنند و ذکر "کاگیتو ارگو سووم"³ بگیرند. بعد می گویند روشنفکر ناب و لتری باید بود وگرنه با التقاطی بازی خانه فکر روشنفکران دینی از پای بست ویران است و بغداد فکرشان خراب. آخر کی گفته، کجا نوشته که فقط روشنفکر لائیک روشنفکر است؟ چرا فقط ولتر سرمشق ما باید باشد والا که فلا؟ چرا مثلاً" بنیانگذاران اولین و بزرگترین دموکراسیهای جهان، جفرسن و گاندی حساب نیستند؟ و میگویند که روشنفکران دینی پیشفرض دارند پس بنا بر این نمیتوانند روشنفکر باشند. من نمی گویم روشنفکران مذهبی هزارویک پیشفرض و پسفرض درست و غلط ندارند و نباید آنها را باد دهند تا گندم از کاهشان سوا شود. اینطور است و خدا پدر و مادر هر لائیکی را بیامرزد که بیاید این وسط فوت کند که کمک به تکامل تفکر در ایران

¹ Burgerliche Gesellschaft

² دوستان رجوع فرمایند به کتاب این حقیر در این مورد

Max Weber's Sociology of Intellectuals, New York/Oxford: Oxford University Press, 1992-94

³ عبارت آقای دکارت بود که می اندیشم پس هستم

کرده. نقد لائیکها وگفتنمان با لائیکها هم بسیار مغتنم است چون کک توی تنبان فکرروشنفکران مذهبی میاندازد که در دنیای خودشان و برای خودشان چرت و پرت نیاوند. ولی بعلت پیشفرض داشتن منکرروشنفکران دینی نشوند که خانه همه ما ننین پیشفرضهاست و بازی هیچکدامان نباید این باشد. بقول مرحوم "هانس جرج گادامر" تنها پیشفرض خطرناک آنست که ما هیچ پیشفرضی نداریم. و بقول وطنی اش: پیشفرض فقط آنستکه دشمنانمان دارند... تکبیر! آخرتفکر اجتماعی بی پیشفرض هم مگر میشود؟ اگر نشان دادند ما که دعوا نداریم. مشکل اینست که کدام پیشفرض را باید پذیرفت و کدام را باید بر دیوار کوبید که له و لورده شود. نه اینکه آیا باید پیشفرض داشت یا نداشت.

از اینکه بگذری میگویند: روشنفکری دینی و مدرنیته تناقض دارند و با تناقض هم نمیشود زندگی کرد. من اصلاً منکر تباین و نا همگونی بنیادین دین و مدرنیته نیستم. ولی این تنها تضاد و تناقض دنیا نیست و دنیا هم با این نا همگونیها به آخر نمیرسد. من میگویم اصلاً تناقض و پارادوکس نه تنها غیر قابل اجتناب است، بلکه موتور پیشرفت عقلانیت بشری هم هست. همه تمدنهای بشر بر اساس نظامهای فکری (حقوقی، اخلاقی، جهانشناسی، زیبایی شناسی، فلسفی، عرفانی، اجتماعی و غیره) بنا شده اند که ناظر بر حیطه های زندگی بشری (صیانت فردی و جمعی در برابر دشمن، ارضا یا تحدید و سرکوبی غریزه جنسی، هنر، اقتصاد، دین، سیاست و غیره) هستند⁴. علیرغم تلاشهای بی وقفه روشنفکران در شش هزار سال تمدن بشری هرگز هیچ نظامواره فکری نتوانسته همه این حیطه های حیات انسانی را بدون درزهای آشکار در تاروپود یک عقلانیت واحد بهم بیافد. ابر- نظامواره های فکری انسانی هم همیشه با نظر پاک خطاپوشی به سهو و خطاها و تناقضات قلم عقلانیت خود نگرسته اند. حتی مدرنیته با همه ساختهای عقلانی خود و به دریا افکندن مذهب و قدس هم از این قاعده مستثنی نیست. کافی است که در این مورد به نقد پست مدرنیسم توجه کنیم. اگر به صرف یافتن هر پیشفرض گزاف یا تضاد و تناقضی دکان تفکر را میبستیم باید با ظهور پسا مدرنیسم هم فرانقلهای⁵ دموکراسی و حقوق بشر را به دور می انداختیم. ولی چنین چالشهایی نه تنها موجب کسادی بازار فکرنیستند بلکه مسبب رونق بازار تفکر بشری هم میتوانند باشند. بعبارت دیگر نه تناقض در انحصار روشنفکری دینی است و نه به صرف یافتن تناقض باید نظامهای فکری را ورشکسته اعلام کرد. البته متولیان متعصب هر نظام فکری چه مذهبی و چه غیر مذهبی منکر پیشفرضهای غیر قابل اثبات و تضاد و تناقضهای درونی و حتی لزوم تغییر برای تطبیق باقران نو و چالشهای جدید اند. ولی بالاخره هر نظام فکری که بخواد زنده بماند باید دیر یا زود به خانه تکانی بپردازد و روشنفکران هم که فراش خانه تفکراند باید همیشه کمر بسته آماده کارباشند. خلاصه اصلاح و تغییر دامن لازم هر نظام فکری متطور است و تناقضها چه در پنهان و چه در آشکار همدل زن تکامل فکری اند.

میدانم که این حرف من می تواند گمراه کننده باشد. بحث من دفاع از تناقض یا افتخار به پارادوکس نیست. بلکه بیان اینست که قبول واقع بینانه تناقضات و تضادها و پیشفرضهای ساکت در نظامواره های فکری دینی (و غیر دینی) لازمه مطالعه تاریخ تفکر بشری است که خود چیزی نیست جز سیرتلاش نظامواره های فکری برای نیل به همگونی داخلی و رفع تناقضها. نیل به نظام فکری منسجم (وحتی الامکان خالی از تناقض) از مختصات ذهن معنی سازو نظامپرداز و نظم پرست بشری است و صدر تا ذیل تاریخ روشنفکری هم تلاش برای حل این مشکلات است. تکامل درونی و تطابق بیرونی ابر- نظامواره های فکری نیز در گرو فرایند رفع تناقضات یا بعبارت دیگر جریان عقلانیت جوهری⁶ نظامهای فکری است. ولی نکته اینجاست که نباید ذهن و عین را، میل و نیل را، یوتویپای فکری و نظامهای موجود فکری را با هم اشتباه کرد. پس تناقض و تباین و تضاد فکری در جهان ذهنی روشنفکران دینی نه تنها آنها را از گردونه خارج نمیکند بلکه عضویت آنها را در کلوب روشنفکران بشری تسجیل و تانیید هم میکند. آنچه مذموم است تجاهل به این مسائل و گریز از مبارزه با آنهاست و نه صرف وجود آنها.

بحث به اینجا که میرسد برخی مدعیان لائیسیتیه خودشان را به کنار گود کشتی روشنفکران دینی و چالشهای آنها میسرسانند و اعلام میکنند که روشنفکران دینی اصلاً در این مبارزه با تناقضات درونی و چالشهای بیرونی خود

⁴ رجوع فرمائید به کتاب اینجانب: مفهوم تمدن و لزوم احیای آن در علوم اجتماعی، انتشارات هر مس، 1380، ص: 27-38

⁵ Grand narratives

⁶ Substantive Rationalization

بازنده اند و زحمت بیخودی نکشند. چرا؟ چون "ذات اسلام" که آنرا معلوم نیست بر چه اساسی با دین سنتی و بشدت سیاسی شده موجود یکی فرض میکنند غیر قابل تغییر است. میگویند دین راستین همانا دین سنتی و تفسیر اصیل آن همان تفسیر رایج سیاسیون در راس کار است و پس. اینجا دو فرض عجیب داریم. اول اینکه دین ذات ثابتی دارد و دوم اینکه اصل این دین ثابت همان است که میبینیم. در یکی از سخنرانیهای اخیرشان آقای سروش در پاسخ به این نقد گفتند "حرفی از این آنارونیکنتر نشنیده ام" و چه درست هم گفتند. این فرض نهاد آرام و ثابت دین حتی با مقدمات فلسفی مدرنیسم هم جور در نمیآید چه رسد به پسا مدرنیسم. اگر دین به مقتضای زمان و مکان و طبقات اجتماعی که آنرا مطابق منافع مادی و معنوی خود تفسیر میکنند عوض نمیشد پس جامعه شناسان دین از کجا نان میخورند؟ اگر بگویند این در جامعه شناسی مقبول است و نه در الهیات باز هم اشتباه کرده اند. اصلاً فرض "نقد اعلی"⁷ دین که مبنای تطابق مسیحیت و یهودیت با چالشهای روشنگری است بر اساس فهم سیال از وحی است. این فهم سیال از وحی پاسخی بود به نقد روشنگران از مذهب که با استفاده از قرآن علوم انسانی و علوم دقیقه (لغت شناسی، باستان شناسی، کیهانشناسی، زمین شناسی، و زیست شناسی) کتاب مقدس را به چالش گرفته بود. مثلاً فرانس روزنسوايگ⁸ در "ستاره رستگاری" اش میگوید نفس وحی برای جاگرفتن در ظرف فهم بشری الزاماً در همان لحظه وحی (نه در نسلهای آینده، که موضوع جامعه شناسی دین است) تغییر میکند. این اولین قدم در جاده دوری از فهم لیترالیستی (ترجمه کنیم به فهم "ملائقطیانه")⁹ و بنیاد گرایانه از دین است. و اینست معنی جمله معروف روزنسوايگ که "آنچه بر حضرت موسی در طور سینا نازل شد وحی بود و مابقی، یعنی هر آنچه ما در تورات میبینیم تفسیر است." اگر بپذیریم که زبان خانه وجود است این روشنتر میشود. مثلاً خدا به حضرت موسی میگوید برو به اسرائیلیان بگو جمع شوند. این دستور در زبان عبری که مجلای معنوی زندگی قبايل مردسالار یهود است به این صورت در میآید که "برو به مردان اسرائیل بگو گرد هم آیند." از اینجااست که بحث سروش در مورد ذاتی و عرضی در دین را باید جدی گرفت. و برای آنها که میگویند همه مسلمانان بنا بر فهم ارتدوکس آنها از کیهان قرآن بنیاد گراییند باید درسی در تاریخ دعواهای معتزله و اشاعره تجویز کرد که بدانند قرنهای قبل از طلوع مدرنیته و وقتی الهیات مسیحی و یهودی خواب تشکیک زبانشناسانه در متون مقدس راه نمیدید مسلمانان به چه اوجهانی در این زمینه ها رسیده بودند. من به انحطاط در تاریخ کلام و فقه اسلامی به شهادت علمانی از قبیل فضل الرحمن اذعان دارم. ولی میگویم آنچه مسلمانان یکبار کرده اند باز هم میتوانند بکنند و این حرف بی ربطی است که دین بطور اعم و اسلام بطور اخص اصلاحپذیر و قابل تطابق با جهان مدرن و سازو کارهای اجتماعی و سیاسی آن نیست.

این سخن هم که اینروزها شنیده میشود اشتباه محض است که میگویند اسلام نمیتواند غیر سیاسی شود چون، برعکس حضرت مسیح که گفت حکومت من از این جهان نیست، پیامبر اسلام حکومت تاسیس کرد. تفاوت بین اسلام و مسیحیت و یهودیت از این نظر که در ابتدای تاسیس، پیامبران تا چه حد خود را در امور روزمره سیاسی و حقوقی امت درگیر میکردند، ناشی از تفاوتهای عرضی و تاریخی است نه اختلاف در دیدگاه های اصلی. برای حضرت مسیح دخالت در سیاست در فلسطین خلع سلاح شده و تحت اشغال رومیان اصلاً ممکن نبود. حتی بدون ادای یک کلام از تاسیس حکومت هم تمامی زندگی آن حضرت به فرار از عمال حکومت رومی و جاسوسان آنها گذشت و بلاخره هم به جرم تحریک به شورش و خرابکاری بازداشت و بروایت عهد جدید اعدام شد. از آنسو برای حضرت موسی یا حضرت محمد علیهما السلام در دست نگرفتن عنان همه امور جامعه از قانون تا خدمات اجتماعی و دفاع ممکن نبود. شاهد مثال هم اینست که بمحض اینکه مسیحیت امکان تشکیل دولت یافت همه آن روگردانانها از امور سیاسی و کار قیصر را به قیصر و نهادن ها یکشبه فراموش شد. امپراطور کنستانتین هم بیاری روحانیون چیره دستی چون "یوسی بیوس سزا ریائی"⁹ سنت سیاسی مسیحیت را اختراع و تنوکراسی بیزانسی را تاسیس کرد که هزار سال هم دوام آورد. هنوز هم که هنوز است یعنی چهارصد و پنجاه و یکسال بعد از سقوط قسطنطنیه در 29 ماه مه یونانیان در کلیسانی که آخرین امپراطور بیزانسی (کنستانتین پالیولوگوس یا کنستانتین یازدهم) در آنجا تاجگذاری کرد در شهر باستانی "مسترا" در حومه اسپارتای قدیم مراسمی برگزار میکنند که در آن مرز بین عزاداری ملی و احساسات دینی اگر نامرئی نباشد بسیار کم رنگ است. در روم غربی هم پاپها (بویژه در قرون یازدهم و دوازدهم از گریگوری هشتم تا اینوسنت

⁷ Higher Criticism

⁸ Franz Rosenszweig

⁹ Eusebius of Caesarea

سوم) با اینکه باید از مشی غیر سیاسی پیامبرشان (که بسیاری از شرقشناسان و برخی از هم میهنانمان مرتب به ما تذکر میدهند) مطلع بوده باشند با خیال راحت و اقتدار تمام به حکومت و کشورگشایی و تاج بخشی و تاج ستانی مشغول بودند. با نص عهد جدید و سنت حضرت عیسی چه کردند؟ تاویل دیش دونش! مثلاً پطر مقدس در عهد جدید صراحت دارد که مسیحیان باید از امپراطور خود اطاعت کنند. مانگولد لوتنباخی¹⁰ اما در قرن یازدهم حاشیه میزند که فرض ناگفته قدیس این بوده که از امپراطوری که به کلیسا مومن باشد باید اطاعت کرد و نه هر امپراطوری و البته این پاپ است که حکم میکند کدام امپراطور مطیع کلیسا است. برای توجیه حکومت واتیکان هم مدرکی جعل کردند که بر مبنی آن وقتی کنستانتین به روم شرقی میرفت حکومت روم غربی را به پاپ سیلویستر هبه کرد¹¹، ادعایی که پس از قرن‌ها دروغ بودن آن امروزه بر تاریخدانان مسجل شده است. حتی موسسان پروتستانتیزم که همه هم و عمشان بازگشت به سنت مسیح و نفی بدعت‌های کلیسا بود از کتاب و سنت مسیحی به جدائی دین از دولت نرسیدند. جان کالوین (موسس کلیسای پریسبیتارین امروز) هم در قرن شانزدهم در ژنو چنان حکومت مذهبی تشکیل داد که از کابل ملا محمد عمر در اجرای حدود دست کمی نمی آورد. میل به سکولاریسم در تمدن مسیحی نه به نص کتاب مقدس و نه به سنت غیر سیاسی حضرت عیسی بلکه به تجربه های تلخی مثل جنگ‌های مذهبی قرون شانزدهم و هفدهم (از قبیل جنگ‌های سی ساله) در قلب اروپا باز میگردد. بعبارت دیگر در اروپا هم مثل ایران خودمان ماشه اصلاح مذهبی را تجربه تاریخی درون دینی کشید. مبنای تسامح مذهبی و سکولاریسم غربی، بنابر این، نه ذات غیر سیاسی مسیحیت و نه پیشنهادات روشنگرانه فلاسفه لائیک بلکه باصطلاح انگلیسی "مدرسه سر به سنگ خوردن‌های سخت"¹² بود. این مطالعات در تاریخ سیاسی ادیان برای شیفتگان کلی گونیهای فلسفی و بقول اعراب "اصحاب مقاعد و شیره" بسیار مفید است. دوستان، مذاهب تغییرمایت میدهند. توجه کنید که در میان ادیان ابراهیمی آن مسیحیتی که در بدایت امر از همه کمتر سیاسی بود و از همه بیشتر تجربه سیاسی کرد، امروز علمدار جدائی دین و سیاست است. از آنسو مذهب شیعه که بنا بر تعریف دگم دوستان باید به پیروی پیامبر در پی تشکیل حکومت می بود چنان تفسیر غیر سیاسی از امامت ارائه میدهد که حتی فرض واجب نماز جمعه را که نص قرآن است از مومنین بر میدارد تا ناچار از شرکت در مراسمی که صبغه سیاسی دارد نشوند. بعد همین شیعه لاقول در خاطره نیمی از خوانندگان این مقاله با تنوری ولایت فقیه از اینرو به آنرو میشود و این ربع قرن سیاسی خاطره آن هزار سال را چنان محو میکند که دوستان میگویند اسلام نمیشود غیر سیاسی باشد. یادشان می‌رود که در قسمت اعظمی از تاریخ همین شیعه اثنی عشری خودمان و تا همین بیست و پنجسال قبل می کردند و می شد!

خلاصه کلام باید به قاریان آیات یاس یاد آوری کرد که اصلاح دین از سوی روشنفکران دینی اروپایی در پاسخ به تنشهای درونی و چالشهای لائیسیتیه شکل گرفت و بسیار هم موفق بود. به تعبیر محمود صدری (برادرم) در نقد مانیفست اکبر گنجی ادعای اصلاح ستیزان به اینکه اسلام اصلاحپذیر نیست مثل اینست که کسی بعد از اختراع هواپیما به هزارو یک دلیل فیزیکی استدلال کند که پرواز اجسام سنگینتر از هوا محال است. باید گفت: بحث اسکولاستیکی چرا؟ بیانید دهان اسب را باز کنیم. میگویم در ادیان یهود و مسیحیت اصلاح راکرده اند و شده است، حالا می گویند نمیشود! یعنی قرآن از عهد عتیق غیر عقلی تر یا ضد دموکرات تر است؟ پس دوستان لائیک اگر روشنفکران دینی را تشویق نمیکند اقلأ از سر گود برخیزند و برای حریف که قهرمان ارتجاع و تصلب در دین است هورا نکشند. معلوم نیست این بزرگان چرا اصلاح دین را به ضرر خود میدانند و چرا از دین در این مملکت آن مترسک بنیاد گرا را میخواهند؟ چرا برای اسلام همان کسوت پساوشنگری را که در غرب همه کلیسا ها و کنیسه ها ی غیر بنیاد گرا بتن کرده اند نمیخواهند؟ چرا در همه زمینه ها پیشرفت میخواهند جز در زمینه تفکر دینی که کهنه اندیشی و جزمیت و حتی فاشیسم دینی را اصالت می بخشند و تقدیس میکنند؟

چالشهای اصلاحگران دینی

بحث را از مبانی مذکور در بالا شروع میکنیم که دست و پنجه نرم کردن با تناقضای بی پایان در نظامهای فکری علت وجودی و کارکرد اصلی روشنفکران است. مثلاً درحیطه ادیان غربی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) تنش بین وحی و عقل و بطور کلی منابع دوگانه الهام تمدنهای غربی (آتن و اورشلیم) مسأله آفرین الهیات بوده است.

¹⁰ Manegold of Lautenbach

¹¹ Donation of Constantine

¹² School of hard knocks

سعی به حل چنین مشکلاتی در تکامل عقلانیت جوهری این حوزه های فکری دین ورزانه و فلسفی مفید بوده بدون اینکه این تکامل در گرو حل نهائی چنین مشکلاتی باشد. اینروزها هم در جوامع اسلامی مشکل دین و علم، دین و مردمسالاری، دین و اخلاق جنسی جدید (در اینمورد به مقاله پرحرارت آقای مجید محمدی تحت عنوان ولایت روشنفکران دینی در سایت گویا رجوع کنید) و دین و روابط جدید اجتماعی مطرح است. اگر سنت روشنفکری دینی در جامعه ای زنده باشد میتواند در این راه های پراز ریش و دست انداز تونل حفر کند، شمع بزند، پل درست کند، و بهمنگیر بسازد تا نظام فکری خود را با واقعتهای سرکش اجتماعی هماهنگ نماید. انتظار حل عقلی همه مشکلات در این جهان از هر نظام فکری که باشد گزاف است. اصلاح دینی همانطور که اشاره کردیم در یهودیت رفورم (به رهبری خاخامهای آلمانی ابراهام گایگر و زکریا فرانکل¹³) و در مسیحیت (به پیشروی نحله نقد اعلی به رهبری ولهاوزن¹⁴ و دیگران که بعد از کنسول دوم واتیکان حتی مورد قبول کلیسای کاتولیک هم قرار گرفت) در جهان واقع اتفاق افتاده است. رمز دوام ادیان ابراهیمی پس از چالش ویرانگر روشنگری در دو قرن اخیر غرب هم همین بوده است. ولی اگر نظام روشنفکری دینی متحجر باشد سعی میکند صورت مساله را ازراه تکفیر پاک کند و یا از آن به بهانه توطئه اندیشانه تهاجم فرهنگی بگریزد. اگر روشنفکران دینی محافظه کار در این مبارزه پیروز شوند به نفع هیچکس (مخصوصاً روشنفکران لائیک) نخواهد بود زیرا اکثریت مردم ایران به شهادت همه مطالعات جامعه شناسانه (اگر کسی چشمش رادر ماه های رمضان و محرم باز کند مطالعات جامعه شناختی هم لازم نیست) و علیرغم همه تجربیات تلخ ربع قرن اخیر، هنوز مسلمانند. آیا لائیکها انتظار دارند همه مردم ایران در برعکس حوض بابا ظاهر عریان بروند و یکشبه قرآن از یادشان برود؟ سپر انداختن و گریختن از این مصاف مساوی با تقدیم تفسیر دین در سینی نقره به پاسداران قشریگری و سیاسی کاری خواهد بود. بعلاوه چنین هزیمتی تکامل فکراجتماعی در ایرانی را نیز سابوتاژ کرده ما را بیش از پیش از قافله تمدن عقب خواهد انداخت. اما چالشهای روشنفکران مذهبی در این راه کدامند؟

روشنفکران دینی در ایران باید بادلیری کار نقد از خود را (نه تنها در جدل با روشنفکران لائیک یا مذهبیون محافظه کار بلکه) بطور مستقل و با هدف تعریف هویت و نقش دین در عصر جدید دنبال کنند. موضع یک انسان دیندار در برابر مسائل جدیدی مثل حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، آزادی عقیده و بیان باید بدون رودرپایستی و به وضوح ترسیم شود. نقش دین در قبال نهادهای مستقل جامعه مدرن از قبیل سیاست، خانواده، آموزش، اقتصاد و حقوق و غیره باید دوباره و بصراحت تعیین گردد. اما جهت این تغییر چه باید باشد؟ در بسیاری از این مباحث دین باید از ادعاهای حد اکثری خود (که در تشیع سابقه چندان هم ندارند) باز پس نشیند. این بمعنی بازگشت به تفسیر سنتی از دین و باصطلاح دعا خواندن و در انتظار فرج نشستن نیست. قصد تعریف مجدد از دین در دنیای سکولار است و تحدید مرزهای بین دین و سایر حیطه های خصوصی، اجتماعی و سیاسی. شکی نیست که در ظاهر امر این حرکت صورت عقب نشینی پیدا خواهد کرد. ولی در واقع اینطور نیست. به شهادت تجربه غرب به زمین گذاشتن این پارهای اضافی قانون، سیاست، آموزش و غیره که هیچ سنخیتی با رسالت معنوی دین هم ندارند، نه تنها جاده صافکن نابودی دین نمیشود بلکه مقدمه پرواز سبکیالانه آن به سپهر های بالاتر نیز خواهد بود. غربیان به این نتیجه رسیدند که هر جامعه ای میرآبهای لازم دارد که فاضلابها را تمیز نگاهدارند. که مثلاً خاطیان از قانون را مجازات کنند و امور روزمره از جمع آوری خاکروبه تا دفاع از مرزها را رتق و فتق کنند. چرا وقتی مدرنیسم نهاد های تخصصی تری برای حل این مشکلات در پیش روی بشر گذاشته باید مذهب را جلو انداخت تا از آبروی خود برای این امور ذاتاً غیر مذهبی هزینه کند؟ این درسها برای ما بعد از تجربه ربع قرن اخیر نباید خیلی هم بدون سابقه ذهنی باشد.

ولی در این وانفسای بعد از فاجعه خاتمی حرکت در چنین راهی بیش از همه چیز شجاعت اخلاقی لازم دارد. روشنفکران دینی باید احتیاط و تقیه را کنار بگذارند، از اظهار آنچه به آن رسیده اند نهراسند و مصلحتهای آنچنانی را فراموش کنند. نتایج منطقی آنچه سروش بعد از مقالات ذاتی و عرضی در دین و کدیور پس از مطالعاتش در زمینه برده داری در اسلام به آن رسیده اند بر عاقلان معلوم است. قدمهای بعدی مجتهد شبستری نیز باید روشن باشد. علوی تبار و جلانی فرو باقی وسایردوستان مطبوعاتی شان هم باید عواقب اجتماعی/سیاسی و جنبه های جامعه شناسانه قضیه را صیقل دهند و تفهیم کنند. همه مصالح بنای اصلاح دینی در ایران هم لازم نیست وطنی باشد. راه روشنفکری دینی در ایران اسلامی موازی مسیر باز سازی فکر دینی

¹³ Abraham Geiger, Zechariahs Frankel

¹⁴ Julius Wellhausen

در اسلام است که غیر شععیان روشنفکر بویژه اقبال لاهوری و فضل الرحمن آنرا کوبیده اند. آثار این پیشروان و نیز تأملات همعصران ما از قبیل خالد ابوالفضل، حامد ابوزید، اکبر احمد و رفعت حسن و امثالهم نیز باید ترجمه و دنبال شوند. باید بیاد داشته باشیم که ایران تنها کشور جهان اسلام است که بنیاد گرانی در آن دور تاریخی خود را طی کرده است. به تعبیر خودمان سفره باز نشده تنوکراسی اینجا باز شده و بوی مشک آنهم پریده است. در واقع آنچه روشنفکران دینی ما میگویند نه خیالبافی در مورد مدینه فاضله ای در پشت کوه قاف بلکه تبلور تجربه زیست شده نود در صد مردم ایران است. آنچه در دوره خاتمی شکست خورد تنها چهره سیاسی این تجربه تاریخی بود. ولی شکست اصلاحات سیاسی بمعنی فراموشی آن درسهای گرانقیمت نیست. بر عکس. فُشَل خاتمی میتواند کاتالیزور رادیکالیزاسیون اصلاحات مذهبی شود. شکست اصلاحات سیاسی میتواند منجر به تسریع حرکت اصلاحات دینی شود چرا که از یکسو روشنفکران دینی را سرمایه ای نموده که از ترس باختن آن آهسته بروند و آهسته بیایند که گربه شاخشان نزنند. از آنسوی جوان هاهم طاقشان طاق شده و دیگر حال غمزه و اطوار و رخ نمودن و اعراض کردن روشنفکران دینی را ندارند. آنها هم اصلاح دینی را جسورانه میخوانند یا اصلاً نمیخوانند.

روشنفکران دینی دلیر باید در عین حال متذکر "نیازهای مذهبی"¹⁵ ایرانیان مسلمان تشنه اصلاحات نیز باشند. باید بدانند که اصلاحات دینی فقط جنبه سلبی ندارد و باید صبغه ایجابی قوی هم داشته باشد. یکی از ضعفهای اصلاح مذهبی در ایران، از اسلام علمی نهضت آزادی تا اسلام انقلابی شریعتی تا اسلام مردمسالاروبهداشتی اصلاحگران فعلی جنبه قوی سلبی و وجه ضعیف ایجابی آن بوده است: به تفصیل داد سخن میداده اند که چه اسلامی را نمیخوانند ولی کمتر میگویند که کدام اسلام را میخوانند. بعلاوه اسلام اصلاحی همیشه عقلی / اجتماعی بوده است. توگونی اصلاحگران دین را نه بعنوان حیطه ای مستقل از حیات و تجربه بشری بلکه به مثابه زیر مجموعه ای از فلسفه یا سیاست یا جامعه شناسی نظری می دیده اند. از اینرو اسلام اصلاحی بشدت عقلی و انتقادی و در مجموع موجودی انتزاعی از آب در آمده است. حال آنکه مذهب بنا بر ذات خود از سونی فراعقلی (بمفهوم کانتی و ویلیام جیمز آن) و از سوی دیگر مناسکی (بمفهوم جامعه شناسانه آن) — از دورکیم تا رابرت بلا) است. اما تمایل اسلام اصلاحی (بعلت خاستگاه روشنفکری آن) همیشه نافی تشیع احساساتی و مناسکی توده ها و (بعلت سابقه روشنگرانه عقلی آن) متجاهل به سنت (در جهان اسلام بی همتای) عرفان ایرانی-اسلامی بوده است. با زندانی کردن خود در الیتیسیم روشنفکری و عقل انگاری و انتقاد دیگری، اسلام اصلاحی پای خود را چوبین خواسته و نص تدوام خویش را با دقت و تمرکز فراوان بر آب نقش کرده است. بازسازی اسلام اصلاحی در ایران در گرو فهم ظریف و جامعه شناسانه از واقعیت اجتماعی دین و سنت تدین در ایران است. بجای باز سازی و تصفیه و بهره گیری از سنتهای موجود، اصلاحگرایان روشنفکر بیشتر متمایل به نوعی سلفی گری و هابییگری انتزاعی بوده اند. اسلام اصلاحی در مورد اینکه روز عاشورا و شب قدر و شام غریبان چه نباید کرد بسیار سخن گفته ولی چون قادر نبوده بگوید که در این فستیوال های مذهبی (جز شرکت در "سخنرانی های" انتقادی اصلاحگرایان چه باید کرد) مصاف اصلی بر سر روح مذهب را رها کرده است. با پشت کردن به مناسک اجتماعی/دینی، اصلاح مذهبی خود را از تجربه غنی مذهبی که قرنهای در فرهنگ بی همتای ایرانی قرنهای خیس خورده است محروم کرده است. سخن از پذیرفتن در بست سنتهای توده ای و تقدیس آنها فقط بجهت مردمی بودن آنها نیست. ولی چرا باید با سنتی زنده که گنجینه ای از موسیقی اصیل ایرانی و "حرکات موزون" و تاترو تراژدی را در تارو پود خود حفظ نموده است و نظامی از شبکه ها و قراردادهای خود جوش اجتماعی را بهمراه دارد و نوید تجربه مذهبی اصیلی را میدهد قهر کرد؟ آیاتولد خلق الساعه و خودجوش مراسم عاشورا در مناطق غیر مذهبی شمال شهر در سالهای اخیر می تواند برای اصلاحگران کاملاً بی معنی باشد؟ اصلاح مذهبی باید هرمنیو تیک ساده انگارانه بازگشت به اسلام اصیل را رها کرده به احیای عرفان و باز سازی هنرمندانه (چون علاقمندان به هنر بمراتب ارزش این سنتها را بیشتر از اصلاحگران دینی شناخته اند) سنتهای موجود بیانیشد و نه اینکه در نفی خشک اندیشانه آنها با مدرنیسم تقدس زدا و وهابییگری و سلفیگری بنیاد گرا همصدا شود.

این را که گفتیم، علی الله، به پیروی از اصل دلیری در اصلاح مذهبی اینرا هم بگویم: اصلاحات مذهبی همیشه تمایلی افراطی به برکشیدن مکل بر معمم داشته است. شعار، شعار نفی روحانیت و اسلام بدون آخوند بوده است. هرچند این تمایل بعلت بر خورد متصلب و سنتگرای روحانیون حوزه ای با مدرنیته و طبقات باسواد شهر نشین

¹⁵ بقول ماکس وبر: "Religious needs"

در قرن بیستم قابل فهم است باید گفت که اصلاح‌گرایان در این راه آخوندستیزی به افراط رفته اند. به صراحت بگویم: شعار واقع‌بینانه اصلاحات باید شعار نسل جدیدی از آخوند اصلاح طلب باشد نه اسلام بی آخوند. میدانم که بحثی از این صعب‌الهضم تر برای خوانندگان این مقاله وجود ندارد چرا که در ذهنشان بهترین آخوندها هم (که آخرینشان خاتمی است) عدمشان شاید به زوج وجود باشد. ولی بیانید احساسات خود را که ناشی از تجربه ایران است برای لحظه ای از ذهن بزدانیم و بطور علمی و مقایسه ای به همه جوامع بشر نگاه کنیم. قبول خواهیم کرد که آخوند در هر جامعه ای که در آن مذهب وجود دارد (یعنی تمام جوامع شناخته شده بشری) کارکرد های تشریفاتی، مذهبی، مشاوره ای و تخصصی دارد¹⁶. چطور میتوان مدرن بود وجدانی حیطة های اجتماعی و تخصص را در همه چیز خواست جز در دین؟ اگر به سنت پرستی روحانیت فکر میکنید اینرا هم ببینید که تاریخ اصلاح مذهبی در اسلام و در آن دو مذهب ابراهیمی دیگر (یهودیت و مسیحیت که در آن روحانیت کم از اسلام ظلم و تحجر نورزیده) نشان میدهد که اصلاح جدی در دین و حتی اصلاحی که هدفش سکولاریسم و مدرنیسم و برکشیدن مکتبیر معمم بوده بدون آخوند صورت نگرفته است. در غرب سنت دنیسم و فدنسیسم و هاسکالای یهودی با روشنفکران دینی شروع شد ولی آیا باتیان رفورم واقعی مذهبی از قبیل لوتر، کالوین، زوینگلی، فرانکل، گایگر و وایس هم کلاهی بودند؟ آیا اکنون جامعه مذهبی ما بعد روشنگری غرب را مکتبها¹⁷ اداره میکند؟ همه جا رفورم مذهبی در گرو دیالوگ روشنفکران مذهبی و روحانیت بوده و از نفی متقابل چیزی جز جدل عقیم حاصل نشده است. همانطور که بحث من در پذیرش درست سنتهای کنونی به نحو موجود نبود بلکه سخن از بازسازی آن بود در مورد "روحانیت" هم همین پیشنهاد را دارم. به حوزه های کنونی و فرآورده های روشنگری آنها فکر نکنیم. بلکه در فکر این باشیم که فلک را سقف بشکافیم و حوزه ای نو در اندازیم و نسلی نو از متخصصان در فقه و کلام جدید و مکالمه بین ادیان تربیت کنیم که اداره مساجد فردا (در درون مرزها و در بیرون آنها) را در جامعه ای متکثرو مدرن و مردمسالار عهده دار شوند.

در این میان باید با دینداران سنتی هم که اقلیت قابل توجهی را در ایران تشکیل میدهند نیز سخنی داشت. آنها هم نباید به خون اصلاحگران تشنه باشند و با آنها با چوب تکفیر معامله کنند. هر چند اسلام اصلاح‌گرایان به ذائقه آنها ممکن است بی نمک بیاید باید پذیرند که اکثریت مردم ایران تشنه تفسیر های جدیدی از اسلامند. اینکه گفتیم جامعه ما هنوز دیندار است به معنی هیچگونه گارانتی نیست. دین ورزان باید بدانند که ایران هم مثل اروپا میتواند براه بیدینی برود و به همان دلایلی که اروپا رفت: سواستفاده سیاسی از دین. اگر دینداران نجبنند و اصلاح دینی استخوانداری را تحویل نسل جوان ندهند ممکن است آنها را از دست بدهند. اما دینداران سنتی بدانند که اسلام اصلاح‌گرا هرگز جا را برای اسلام سنتی تنگ نخواهد کرد. باز هم به تجربه اروپا و آمریکا بنگرید که دین اصلاح‌گرا راه خود را باز کرد ولی این به خرج دین سنتی و بنیاد گرا نبود. در کنار یهودیان اصلاح‌گرا ولایتی های دو آتشف "خاسید" و شریعتمداران ارتدکس که حتی یکی از ششصد و سیزده واجب شرع یهود را هم از دست نمی نهند، در قلب اروپا و آمریکا به حیات خود ادامه داده اند. و چه بسا که اسلاف آن اصلاح‌گران دو آتشف ای که هیچ گونه سنتی گرانی را بر نمیتافتند از دین اصلاحی به دین سنتی و بنیاد گرا باز میگرددند. در واقع خود دین اصلاح شده هم، هر چند با بنیاد گرانی میانه ای ندارد در طول قرن اخیر بیشتر با سنت آشتی کرده است. آن یهودیان اصلاح‌گری که بنام مبارزه با خرافات و مناسک سنتی هفتاد سال پیش وجوب شبکلاه بسر گذاشتن و گرداندن تورات در کنیسه را از خود برداشتند و باصطلاح مدرن شدند در سالهای اخیر متوجه شده اند که مومنانی که به کنیسه میآیند از این قبیل مناسک استقبال میکنند و لذا کم کم این اعمال دوباره در کنیسه های اصلاح‌گرا مشاهده می شوند. مطالعات جامعه شناختی نشان میدهد که ادعیه کنیسه های رفورم هم در دهه های اخیر بسمت سنت های قدیمی میل کرده است. در غرب انواع یهودیت از خاسید و شریعتمدار ارتدکس تا اصلاحی و محافظه کار در همزیستی مکمل یکدیگر بوده اند. در مسیحیت هم این وضع الاکلنگی بین اصلاح، سنت و بنیاد گرانی بر قرار است. در آمریکا که در آن بنیاد گرایان بعد از شکست معنوی در محاکمه معروف به اسکوپس یا "محاکمه میمون" (که در آن در سال 1925 قانون منع تدریس علم تکامل در ایالت تنسی به چالش گرفته شد) ناچار گوشه انزوا گزیده بودند در ربع قرن اخیر باز به صحنه رقابتهای اجتماعی و سیاسی بازگشته اند. این بحث نه تنها برای دین ورزان سنتی بلکه برای روشنفکران لائیک نیز باید عبرت آموز باشد. لائیسیتیه راه بی برگشتی نیست. نگاه کنید به آنچه در پنجاه سال گذشته در آمریکا اتفاق افتاد. وقتی

از آنجمله اند کارکردهای تشریفاتی در مراسم گذار از تولد تا ازدواج و مرگ و کار کرد مشاوره ای در سختیهای زندگی و کار کرد اجتماعی و مذهبی صرف در فستیوالهای سنوای و کارکرد حمل جنبه های عقلی و فراعقلی (میتوس و لوگوس) مذهب.

¹⁷ Laity

آمریکا جنگ دوم جهانی را برد اصلاً حرف خدا نبود. ولی آیا امروز هم چالشهای نظامی آمریکا عاری از صبغه مذهبی است؟ آیا ممکن است کسی که عقاید لائیک دارد حتی بریاست جمهوری در آمریکا فکر کند؟ وقتی سقط جنین در آمریکا قانونی میشد چه کسی فکر میکرد که سی سال بعد آن قانون اینهمه در معرض خطر لغو شدن باشد؟

حرف آخر

نه لانیسیته سرنوشت سنگنبشته ماست و نه اصلاح دینی و نه دین سنتی. ولی در میان امکانات عینی¹⁸ برای آینده ایران یکی هم تصویر دلپذیری است که من برای تحقق آن دعا میکنم و امیدوارم که همه روشنفکران از اصلاحگرا و لائیک هم برای واقع شدن آن بکوشند. در این نقاشی زیبا ایرانیان روشنفکر از همه ادیان و با همه تمایلات فوق با همیاری و گفتگو و با توافق بر سازوکارهای دموکراتیک و در چارچوب جامعه ای سکولار با تسامح و بدون میل به هژمونی، حذف یا تحقیر دیگران برای ایرانی مترقی و مدرن و آباد و مردمسالار میکوشند.

¹⁸ Objective possibilities